



University of Tehran press

Research in Contemporary World Literature

<http://jor.ut.ac.ir>, Email: pajuhesh@ut.ac.ir

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 -7092

Empty Time and the Split Subjectivity in Virginia Woolf's Mrs. Dalloway: A Deleuzian Analysis

Seyyed Mohammad Marandi ¹ 0000-0003-3877-870X Fatima Sadat Yahyapoor ² 0009-0002-4210-7626

1. Department of English, Faculty of Foreign Languages and Literature, Tehran, Iran. E-mail: mmarandi@ut.ac.ir

2. Department of English, Faculty of Literature and Humanities, Urmia, Iran. E-mail: f.yahyapoor@urmia.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 10 June 2022

Received in revised form: 12 August 2022

Accepted: 23 August 2022

Published online: Summer 2024

Keywords:

Affirmation of life, death,

Gilles Deleuze, split

subjectivity, Virginia Woolf.

ABSTRACT

Virginia Woolf's Mrs. Dalloway (1925) is a critique of post-World War I England depicted in the image of a young veteran's suicide. His death has been a topic of debate covering a wide range of concepts from tragedy to the scapegoat. Using Gilles Deleuze's third synthesis of time and double death, this paper investigates Septimus Smith's death in Woolf's novel. As a symbolically charged event, the First World War has split Septimus' subjectivity into two unequal halves, a former and an after. The split subject dissolves the self, and there is no longer an "I". The dissolution of the self, however, has a positive side as well, which is liberation from law and identity. As the representative of social norms and authority, Bradshaw tries to hospitalize Septimus and restrict his mental and bodily freedom, which results in Septimus' suicide as a liberating act. His death is the end of his life, yet it has a direct effect on Clarissa, who is restrained in a wealthy political class. The news of Septimus' death interrupts her party and emancipates Clarissa's thoughts, which is itself a form of "becoming". For some moments, Clarissa gets away from her party and her guests and sees through the fake façade of her life. Thus, Septimus' physical death causes an impersonal death in Clarissa and liberates her as well. It is an affirmation of life in a Deleuzian sense, since to Deleuze, life means the disruption of all that is repressive. Similarly, in Mrs. Dalloway, the repressed Clarissa and her double Septimus are both liberated.

Cite this article: Marandi, Seyyed Mohammad & Yahyapoor, Fatima. "Empty Time and the Split Subjectivity in Virginia Woolf's Mrs. Dalloway: A Deleuzian Analysis". *Research in Contemporary World Literature*, 2024, 29 (1), 1-19. DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.344278.2313>

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.



DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.344278.2313>



زمان تهی و سوژه‌ی شکاف خورده در رمان خانم دالووی ویرجینیا وولف: تحلیلی دلوزی

سید محمد مرندی^۱ ✉ فاطمه سادات یحیی پور^۲

۱. گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبانها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: mmarandi@ut.ac.ir

۲. گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. رایانامه: f.yahyapoor@urmia.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۰</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۵/۲۱</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱</p> <p>تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۳</p> <p>کلیدواژه‌ها:</p> <p>انشقاق، دلوز، تصدیق زندگی، مرگ، سوژه‌ی ویرجینیا وولف.</p>	<p>رمان خانم دالووی ویرجینیا وولف نقدی بر جامعه‌ی انگلستان پس از جنگ جهانی اول می‌باشد که در غالب خودکشی سربازی جوان به تصویر کشیده می‌شود. خودکشی وی تفاسیر مختلفی از تراژدی تا قربانی شدن دربرداشته است. با استفاده از سنتز سوم نظریه‌ی زمان و مرگ دوگانه‌ی فیلسوف فرانسوی ژیل دلوز، هدف این مقاله بررسی خودکشی شخصیت سپتیموس اسمیت در رمان خانم دالووی ویرجینیا وولف می‌باشد. سپتیموس در اثر جنگ جهانی که رخدادی نمادین است دچار انشقاق و شکاف در سوژه‌گی خود گشته و به دو قسمت نامساوی پیشین و پسین تقسیم شده است. سوژه‌ی منقسم دچار انحلال خود می‌شود به طوری که دیگر «منی» وجود ندارد، این انشقاق جنبه‌ی مثبتی نیز دارد و آن رهایی از چنگ قانون و هویت است. به همین علت بردشو که نماینده‌ی هنجار اجتماعی و اتوریته می‌باشد سعی به بستری کردن او و ستاندن رهایی جسمی و ذهنی از اوست. در همین راستا سپتیموس ناگزیر دست به خودکشی می‌زند تا آزادی خود را نجات دهد. مرگ او خاتمه‌ی زندگی اوست اما تاثیر مستقیمی بر شخصیت کلاریسا دارد که در طبقه‌ی مرفه و سیاست‌مدار زندانی شده است. مرگ سپتیموس موجب اختلال در مهمانی او و رهایی فکری کلاریسا از قید و بند می‌شود که خود گونه‌ای «شدن» است. کلاریسا برای دقایقی از مهمانی و مهمان‌ها دور شده و به وضعیت خود می‌اندیشد و زندگی خود را سراسر دروغ می‌بیند. در این راستا، مرگ جسمی سپتیموس موجب نوعی مرگ غیرشخصی در کلاریسا شده و او را نیز رها می‌کند و در نتیجه تایید زندگی به معنای دلوزی ست. زندگی برای دلوز یعنی مختل کردن آنچه که سرکوب‌گر است و در اینجا، آن کس که سرکوب شده کلاریسا و همزاد او سپتیموس است که در نهایت با مرگ او رها می‌شود.</p>

استناد: مرندی، سید محمد و یحیی پور، فاطمه سادات. "زمان تهی و سوژه‌ی شکاف خورده در رمان خانم دالووی ویرجینیا وولف: تحلیلی دلوزی". پژوهش ادبیات معاصر جهان، ۱۴۰۳، ۲۹ (۱)، ۱۹-۱.



DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.344278.2313>

© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱- مقدمه

«او نمی‌خواست بمیرد، زندگی خوب بود، خورشید گرم بود»^۱ (۱۴۳). این جملات آخرین افکار سپتیموس پیش از خودکشی او و به نوعی اوج داستان *خانم دالووی* است. ویرجینیا وولف^۲ (۱۸۸۲-۱۹۴۱) یکی از رمان‌نویسان برتر سده‌ی بیستم انگلستان با به تصویر کشیدن خودکشی ناگزیر سپتیموس سعی بر نقد جنگ جهانی و آثار آن بر جامعه‌ی انگلستان دارد. جنگ جهانی اول رخدادی سهمگین در تاریخ جهان است که نزدیک به نه میلیون نظامی و سیزده میلیون غیرنظامی را به کام مرگ فرو برد. این جنگ تاثیر سرنوشت‌سازی بر جوامع اروپایی در عرصه‌های مختلف سیاست، فرهنگ، و دین گذاشت. بازماندگان آن ناگزیر بودند به زندگی با علائم بیماری تن در دهند. سربازانی که در جنگ شرکت کرده بودند دچار اختلالات روانی شده و علائم هیستری را نشان می‌دادند. اما از آنجایی که هیستری بیماری زنانه تلقی می‌شد نام موج‌گرفتگی (چایلدز ۱۶۴) بر آن گذاشتند.

وولف در رمان *خانم دالووی*، مسئله‌ی روان‌رنجوری در اثر جنگ را در شخصیت سپتیموس وارن اسمیت^۳ هنرمندانه به تصویر می‌کشد و آن را در پیرنگ دغدغه‌های سطحی زندگی طبقه‌ی مرفه و سیاست‌مدار تبدیل به امری نمادین می‌کند. سپتیموس که در ظاهر امر در اثر جنگ دچار اسکیزوفرنیا شده در اواسط داستان به زندگی خود پایان می‌دهد و این مسئله به‌طور کنایه آمیزی با مهمانی طبقاتی خانم دالووی مصادف می‌شود. اخبار مرگ او به مهمانی رسیده و تاثیر به‌سزایی بر مهمانی و میزبان آن یعنی کلاریسا^۴ دارد. گرچه منتقدین بی‌شماری به مسئله‌ی خودکشی سپتیموس پرداخته‌اند اما نگاه‌های مختلف آنها یک مسئله را مدنظر نگرفته است که موضوع اصلی این مطالعه می‌باشد. خودکشی سپتیموس چه اثری بر کلاریسا دارد؟ با وجود خوانش‌های متعدد که در زیر به آن پرداخته خواهد شد، مرگ او به ندرت به‌عنوان سوژه‌ای مجزا بررسی شده و بیشتر منتقدین تنها اشاره‌ای مختصر به آن کرده‌اند و خودکشی او را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار نداده‌اند.

تنی چند از منتقدین خودکشی او را در راستای احساسات همجنس‌خواهانه‌ی سرکوب شده و واژه‌ی «گنج»^۵ را گرایش جنسی او خوانده‌اند. برای نمونه به باور جنسن^۶ کلاریسا «با سپتیموس اسمیت به‌عنوان کسی که برای حفظ «گنج» همجنس‌خواهانه‌ی خود خودکشی کرده همذات‌پنداری می‌کند»، بنابراین، کلاریسا نیز که در اثر «سنت گرایش دگرجنس‌خواهانه عاجز شده» به نوعی

^۱ ترجمه از نگارندگان مقاله (تمامی نقل قول‌های مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ی نگارندگان مقاله می‌باشد).

^۲ Virginia Woolf

^۳ Septimus Warren Smith

^۴ Clarissa

^۵ treasure

^۶ Emily Jensen

خودکشی کرده است (۱۶۲). برت و کرامر^۱ خودکشی تراژیک سپتیموس را نقد وولف بر سرکوب گرایش همجنس خواهانه توسط فرهنگ و اصرار جامعه بر گرایش دگرجنس خواهانه می‌دانند (۱۵۴). هنکه^۲ نیز به گرایش همجنس خواهانه‌ی سپتیموس به‌عنوان علت مرگ او و نحوه‌ی ارتباط‌گیری سپتیموس با کلاریسا اشاره می‌کند (۱۳۴). و کیت هفی بر خوشحالی کلاریسا از شنیدن خبر سپتیموس تمرکز کرده و باورد دارد کلاریسا مرگ سپتیموس را در راستای حفظ «گنجش» می‌خواند که همان «هدیه‌ی» سالی به کلاریساست (۴۸-۴۴). برخی دیگر از منتقدان خودکشی سپتیموس را زیر سایه‌ی نقد روانپزشکی و اجتماعی وولف می‌بینند. برای میلر^۳ «سپتیموس تحت فشار نهاد روانپزشکی منکوب‌گر رنج می‌برد» (۱۳۷). هنکه مرگ او را در راستای «فرار از نیروهای مقتدری که به حریم آگاهی او تجاوز نموده و روحش را بدام انداخته و او را زندانی کرده‌اند» (۱۲۶) می‌داند. به باور اپتر^۴ این «خشونت جامعه» است که موجب مرگ او می‌شود (۴). مفا^۵ نیز در همین راستا می‌نویسد «سیستم اجتماعی در رمان به روش‌های مختلف عمل می‌کند، این نظام از طریق نیرویی عمل می‌کند که دکترها بر سپتیموس اعمال می‌کنند و موجب مرگ او می‌شوند» (۹۴). و در نهایت پتیسون^۶ نه تنها مرگ سپتیموس را نقدی بر اجتماع می‌داند بلکه آن را «تنها ابزار دفاع در برابر نیروهایی می‌داند که حس درونی او از خودش را تهدید می‌کنند» (۵۲). سپتیموس با خودکشی از «استقلال» و «تمامیت» خود محافظت می‌کند. مجومدار و مکلاورین^۷ نقش سپتیموس را به‌عنوان قربانی جنگ برجسته کرده و مرگش را تراژیک می‌دانند (۱۶۲). جین تامسون^۸ (۵۵) جنگ، برمن^۹ (۳۳۸) موج گرفتگی و دل‌سیر^{۱۰} (۱۸۰) جنون را عامل خودکشی او می‌دانند.

در خوانشی دیگر، لرد (۳۶-۳۸)، فلیشمن (۷۷)، بریگز (۱۹۸)، گیلبرت و گوبار (۹۵) و ذیل اوهارا (۳۲)^{۱۱}، مرگ او را نوعی از خودگذشتگی تحمیلی در نظر گرفته و سپتیموس را قربانی دیگران می‌بینند.

¹ Eileen Barret and Patricia Cramer

² Suzette Henke

³ Nathaniel Miller

⁴ Teri E. Apter

⁵ John Mephram

⁶ Julian Pattison

⁷ Robin Majumdar and Allen McLaurin

⁸ Jean Thomson

⁹ Jessica Berman

¹⁰ Katherine Dalsimer

¹¹ From right to left, Catherine M. Lord, Avrom Fleishman, Julia Briggs, Sandra M. Gilbert and Susan Gubar, Daniel T O'Hara.

برخی منتقدین شامل گراهام^۱ (۱۸۹) و هاف^۲ (۱۹۷) مرگ او را بر اساس اسطوره بررسی کرده‌اند. هاف با تشبیه مرگ سپتیموس به الپنور^۳، بر موضوع سقوط هر دو متمرکز می‌شود و گراهام مرگ او را یکی شدن با خورشید دانسته و به باور وی نماد وحی الهی است. پارسونز^۴ مدعی است عدم مصالحه‌ی تجسم از خود^۵ و چهره‌ی اجتماعی علت مرگ سپتیموس است (۷۸). وارنر^۶ باور دارد مرگ سپتیموس یکی شدن هویت‌های کلاریسا و سپتیموس است (امواج ۷۸) و هوسی^۷ بر «استعلای هویتی» تاکید دارد که به موجب آن خانم دالووی «فقط کلاریسای خالی می‌شود» (۲۹). جیمز نارمور^۸ به این نکته توجه می‌کند که سپتیموس با خودکشی و مرگ از «نهایت تنهایی ایگوی فردی» رها شده و به «جهان بیرون» دست می‌یابد (۲۴۳). سان^۹ نیز بر جنبه‌ی هویتی و خودی که پس از مرگ شکل گرفته اشاره کرده و به عقیده‌ی وی مرگ سپتیموس بُعد خطرناک «میل آرمان شهرانه‌ای» است که «خود را نابود کرده و خود جدیدی تشکیل نمی‌دهد» (۱۹۰). برای برخی از خوانندگان همچون دیورا گوث^{۱۰} و آرتور بتیا^{۱۱}، خودکشی و در نهایت مرگ سپتیموس کنشی پوچ و بی اثر است. در خوانش مشهور خود از خانم دالووی، گوث بیان می‌کند «سپتیموس هیچ یک از تائیداتی را که کلاریسا به مرگ او نسبت می‌دهد ندارد. نه گنجی، نه شهود عرفانی، نه ارتباطی لذت بخش و نه سخن ناسروده‌ای» (۲۰). مرگ او «نماد پیروزی زندگی بر پوچی مرگ نیست» (۲۳). آرتور بتیا نیز در خوانشی مشابه سپتیموس را با مسیح مقایسه کرده و باور دارد که خودکشی او «رقت انگیز و از سر اجبار» است که پاداش آن «پوچی» (۲۵۱) است. هنکه حفظ استقلال را علت خودکشی سپتیموس بیان می‌کند و آن را «کنشی نهایی و خودرای در جهت خود نابودگری» (۱۴۰) می‌داند. برای اسپروپولو^{۱۲} سپتیموس و جنگ به منظور زیر سوال بردن پروژه‌ی مدرنیته به‌عنوان امری پیشرونده و پیشرفته است (۱۳۲). آن رونچتی^{۱۳}، سپتیموس را شخصیتی شکننده می‌داند که «مناسب زندگی قرن بیست» نیست (۵۹). البته او نگاه مثبتی به مرگ سپتیموس دارد از منظر وی خودکشی سپتیموس میل به مرگ نیست بلکه تصدیق اراده^{۱۴} و اثبات

¹ John Graham

² Molly Hoff

³ Elpenor

⁴ Deborah Parsons

⁵ Self-image

⁶ Eric Warner

⁷ Mark Hussey

⁸ James Naremore

⁹ Youngjoo Son

¹⁰ Deborah Guth

¹¹ Arthur Bethea

¹² Angeliki Spiropoulou

¹³ Ann Ronchetti

¹⁴ will

استقلال اوست (۵۹). میلر نیز نگرشی تصدیق آمیز دارد و آن را «تایید و نه انکار، ارزش زندگی» (۱۰۲) می‌داند. اما مهم‌ترین منتقد در این راستا زلتکین^۱ است که به باور وی سپتیموس اسمیت نه تنها مجنون نیست بلکه در صحت کامل عقلی قرار دارد. سپتیموس در حالی از «شدن‌های» دائم است که به موجب آن او «چنان در جهان خود گرفتار گشته است که فاصله‌ای بین او و جهانش وجود ندارد» (۸۷).

خوانش‌های دلوزی از رمان *خانم دالووی* به تازگی برجسته شده‌اند (رایان ۹). یکی از آنها سلیس تامارا لیبیکا^۲ می‌باشد که در پایان‌نامه‌ی خود سعی در یافتن ارتباطی بین «لحظات هستی» وولف و مفهوم شدن در دلوز دارد. به باور لیبیکا وولف با شخصیت‌های کلاریسا و سپتیموس بر آن است تا روش‌های نوینی برای کاوش نمایش ادبی هستی بیاید. برای او در پایان رمان شخصیت کلاریسا منحل شده و نامحسوس^۳ می‌شود. مریم صادقی و دیگران به نوشتار دلوز راجع به وولف اشاره کرده‌اند «دلوز در الگوی فلسفی خود بارها به ادبیات و آثار ادبی ارجاع می‌دهد و تبیین ماهیت و کارکرد ادبیات و آثار ادبی همچون رمان‌های کافکا، مارسل پروست، بکت، ویرجینیا وولف و ملویل می‌پردازد» (۳۴۹). دلوز در کتاب *دیالوگ‌ها* رمان *خانم دالووی* را بررسی نموده و راه رفتن کلاریسا در خیابان‌های لندن را نمونه‌ای از «خاصه»^۴ می‌داند. در *فلسفه چیست؟* نیز حضور او را در لندن همچون چاقویی تفسیر می‌کند که درون همه چیز می‌رود اما خود کلاریسا نامحسوس می‌شود. بر اساس همین خوانش‌های دلوز، درک رایان^۵ سعی دارد نشان دهد که با این پیاده‌روی وولف می‌خواهد «طبیعت و فرهنگ، غیرانسان و انسان را کنارهم بیاورد» (۱۹۰). لسی متیسون^۶ نیز خوانشی دلوزی از رمان *امواج*^۷ دارد.^۸ پژوهش حاضر سعی دارد با کمک گرفتن از نظریه‌ی مرگ دوگانه و نظریه‌ی سنتز سوم زمان دلوز که سنتز آینده نام دارد، به بررسی خودکشی سپتیموس اسمیت و اثر آن بر مهمانی و شخصیت کلاریسا بپردازد و نگاهی نو به مرگ او داشته باشد، نگاهی که پیش‌تر از آن غفلت شده است. با بررسی خودکشی سپتیموس مشخص می‌شود که مرگ او به‌مثابه نیروی «زندگی»^۹، نه تنها مهمانی طبقه‌ی

^۱ Rachel Zlatcin

^۲ Celiese Tamara Lypka

^۳ Imperceptible

^۴ haeccity

^۵ Derek Ryan

^۶ Laci Mattison

^۷ *The Waves*

^۸ “Virginia Woolf’s Ethical Subjectivity: Deleuze and Guattari’s ‘Worldling’ and Bernard’s Becoming-Savage”, Laci Mattison

^۹ زندگی برای دلوز گونه‌ای شدن است، همراه با آفرینش که «نظم‌ها و اشکال و ماهیت‌ها را زیر و رو می‌کند». برای اطلاعات

بیشتر به مقاله‌ی «درون ماندگاری: یک زندگی» مراجعه شود.

مرفه و سیاست‌مدار انگلستان را از هم می‌گسلد بلکه کلاریسا را از تحدید رها کرده و برای لحظاتی او را متوجه حقیقت طبقه‌ی خود می‌کند.

۲- بحث و بررسی

دلوز و مرگ دوگانه

اندره پیر کلمبت^۱ در مقاله‌ی خود در تفسیر مرگ دلوز که خود را از پنجره‌ی آپارتمانش در خیابان نیل بیرون افکنده، بدنبال خوانشی دلوزی از مرگ این فیلسوف وارسته فرانسوی است. بر اساس این خوانش او خودکشی دلوز تحت نظریه‌ی دلوز از مرگ دوگانه^۲ می‌باشد که به موجب آن هر مرگی دو سو دارد، یک مرگ جسمانی و «شخصی» که با آن ایگو از بین می‌رود و مرگ دیگر مرگی «غیرشخصی»^۳ و «فاقد فاعل» است که ماورای ایگو و مرگ جسمانی است، مرگی سراسر «جلوتر از من»، «شدیدترین شکل قدرت من برای شیء یا شخص دیگری شدن» (۲۴۱) است. صادقی می‌نویسد «شدن عملی است که در آن چیزی یا کسی به چیز یا کس دیگری تبدیل شود در حالی که هم‌چنان به بودنش ادامه دهد» (۳۵۲). شدن انشقاقی پویا و عمیق که بر آن پایانی نیست و مهم‌تر از همه اینکه در اثر سیلان پیوسته‌ی زمان ایجاد شده است. این نوع مرگ نمایانگر فرم تهی و محض زمان است که در سوژه‌ی دکارتی و در انشقاق بین «من فکر می‌کنم، پس هستم»^۴ ایجاد شده است. «مرگ دوم، که نسبت به من درونی است، شکل شکاف در خود را به خود می‌گیرد، و به (من فکر می‌کنم) و (پس هستم) تقسیم می‌شود» (اوساکی ۹۱).

بنابراین، مرگ دوم به‌طور ضمنی به نظریه‌ی تکوین زمان دلوز به‌خصوص سنتز سوم آن مرتبط است. در کتاب *تفاوت و تکرار*^۵، دلوز نظریه‌ای سه بخشی از زمان ارائه می‌دهد که به موجب آن سه سنتز حال، گذشته‌ی محض، و آینده‌ی باز شکل می‌گیرد. او از آرای هنری برگسون برای تبیین نظریه‌ی زمان خود بهره می‌گیرد. روحانی و املشی در این راستا می‌نویسند «برگسون برای تبیین زمان کیفی واژه‌ی دیرند را به‌کار می‌برد و معتقد است که زمان حقیقی همان دیرند است که گذران و سیلان آن، معنای اصلی زمان را شامل می‌شود» (۴۵۵). زمان برای دلوز به دو نوع زمان زنده^۶ و گذرنده^۷ تقسیم می‌شود که نوع دوم با گذشته و آینده در ارتباط است.

¹ Andre Pierre Colombat

² Double death

³ impersonal

⁴ Cogito ergo sum

⁵ *Difference and Repetition*

⁶ Living present

⁷ Present to past

در سنتز سوم که همان زمان گذرنده می‌باشد، دلوز از مفهوم زمان محض استفاده می‌کند که نوعی خودآگاهی است که در آن شخص در اثر یک رخداد عظیم همچون مرگ خدا دچار انشقاقی در «خود»^۱ شده و به موجب آن «خود» منحل می‌شود. این رخداد عظیم در سطحی نمادین رخ داده و هر گونه رخدادی را در بر می‌گیرد که به اندازه‌ی کافی عظیم است که موجب انحلال سوژه شود. به باور دلوز انقلاب اصلی ایمانوئل کانت^۲ (۱۷۲۴-۱۸۰۴) زمانی رخ داد که او متوجه شکاف کوگیتو و هستی او شد و آن را با فرم تهی و محض زمان پر کرد. برای فیلسوف آلمانی، کانت زمان شکلی از درون است که «شکافی بنیادین در سوژه ایجاد می‌کند» (واس ۲۱۵). فرمول رنه دکارت^۳ که «من می‌اندیشم، پس هستم» در فلسفه‌ی کانت تبدیل می‌شود به «من می‌اندیشم، شکاف ایجاد شده که توسط زمان پر می‌شود، پس هستم». دنیلا واس^۴ می‌نویسد «سوژه‌ی کانتی بین فرم بی‌ارادگی یعنی (من می‌اندیشم) که همراه تمامی تولیدات مفاهیم و متضمن وحدت تکوینی است، و من تجربی که تاثیر تفکر را تجربه می‌کند و آغازگر آن نیست، قرار دارد» (۲۱۵). ایراد کار کانت آن بود که سوژه را به چنان استعلایی رساند که در آن سوژه یک سوژه‌ی کامل است که بر ابژه تفوق و برتری می‌یابد. از نظر دلوز فرم تهی و محض زمان یک رخداد عظیم نمادین است که موجب شکاف و انشقاق در سوژه گشته و آن را منحل می‌کند و سوژه هیچ برتری بر ابژه ندارد. این «من» شکاف خورده، به یک قبل (گذشته) و بعد (آینده) نابرابر تقسیم شده که قابل هنگام سازی^۵ نیست. آنچه من بودم یک تصویر زیبا بود اما آنچه خواهم شد یک غریبه‌ی دهشتناک است^۶. او از اسطوره‌ی اکتائون^۷ برای شرح و بسط نظریه‌ی خود استفاده می‌کند. اکتائون که در اثر چشم چرانی توسط دیانا به یک گوزن نر^۸ تبدیل شده است تصویر خود را در آب می‌بیند و هم خود را می‌شناسد و هم نمی‌شناسد. او هم اکتائون است که در گذشته بوده هم غریبه‌ای دهشتناک که قابل شناسایی نیست. او با خود دروناً در تفاوت است (۲۳۴). این نوع مرگ و دگرذیسی^۹ به موجب آن رخداد عظیم و نمادینی است که موجب انحلال سوژه می‌گردد. اما این انحلال جنبه‌ی مثبتی نیز دارد، و آن رها شدن سوژه از قانون و هویت است. سوژه منحل شده

¹ self

² Immanuel Kant

³ Rene Descartes

⁴ Daniela Voss

⁵ synchronize

⁶ Deleuze takes Arthur Rimbaud's formula "I is an Other" to indicate the alienation the Kantian subject is apt to.

⁷ Actaeon

⁸ stag

⁹ metamorphosis

از قدرت و متصدیانش^۱ و هر آنچه که او را در حدود و ثغور هویت قرار می‌دهد رهاست. این سوژه‌ی منحل شده^۲ دارای قدرت خلاقیت است.

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، این شقاق و انحلال سوژه همان مرگ «غیرشخصی» ست که نوعی «رخداد متعالی» ست که هرگز به عرصه‌ی ظهور نخواهد رسید (کلمبت ۲۴۱) بدان علت که از «شدن‌های تشدیدیه^۳» ما جدا نیست (۲۴۳). این نوع مرگ امری ضروری برای خلق و تکثیر زندگی ست. برای دلوز مرگ «نیروی درونی ست که عناصر منفرد را از شکل (من) و یا خودی می‌رهاند که در آن محبوس شده اند،» در نتیجه قدرت آزادسازی دارد (اوساکی ۹۲). این مرگ نوعی دگردیسی است که من پیشین را از بین می‌برد و من نویی را بوجود می‌آورد، مرگی مداوم و غیرجسمانی.

همان‌طور که در بالا بدان پرداخته شد، خودکشی سپتیموس را غالباً امری تراژیک تفسیر کرده‌اند که رخدادی مجزا در ساختار رمان خانم دالووی بوده و کنشی صرفاً خود-نابودگر و پوچ است. سپتیموس شخصیتی پیچیده است که منادی سوژه‌ی نو و مدرن پس از جنگ جهانی اول است. بر اساس نظریه‌ی سوژه‌ی منکسر دلوزی، جنگ جهانی اول به‌عنوان رخدادی نمادین موجب شکافی در «من» سپتیموس گشته است که دو وجه مثبت و منفی دارد. وجه منفی آن موجب انحلال کامل سوژه گشته (مرگ غیرشخصی) و آن را نابود می‌کند، اما در بازگشتی جاودان^۴ سوژه، نه به‌عنوان سوژه‌ای منفعل، بلکه سوژه‌ای مولد زاده می‌شود. سوژه‌ای که توانایی خلق چیز نو یا دنیایی نو دارد. مرگ او موجب رهایی کلاریسا از قید و بند طبقه‌ی سیاست‌مدار شده و موجب آگاهی او از دروغ‌ها در زندگیش می‌شود، این همان خلقت نو سپتیموس است. بنابراین خودکشی وی تصدیق زندگی به معنای دلوزی است که آن را موجب بهم زدن عناصر نظم بخش و سرکوب‌گر می‌داند.

در رمان خانم دالووی، وولف نقد خود از جنگ را در شخصیت سپتیموس به نمایش می‌گذارد. کهنه سربازی که «برای نجات انگلستانی که تقریباً تمام موجودیتش ساخته شده از نمایشنامه‌های شکسپیر و میس ایزابل پول است» (۶۴) در جنگ شرکت نموده و حالا ارتباط کامل خود را با واقعیت و جهان واقعی از دست داده و به باور روانشناسانش دکتر هولمز و سر ویلیام بردشاو از شیزوفرنیا رنج می‌برد. سر ویلیام روانشناس مشهور و موفق، سپتیموس را دچار فروپاشی کامل روانی می‌داند و به باور وی او باید در یک «خانه‌ی زیبای روستایی» (۱۰۴) بستری شود. همین امر موجب خودکشی او می‌شود و او

¹ authority

² Dissolved subject

³ Intensive becomings

⁴ Eternal return

خود را از پنجره به بیرون می‌افکند. در ظاهر امر، خودکشی وی کنشی از روی جنون (شیزوفرنیا) یا در اثر موج گرفتگی است.

آنچه باعث شیزوفرنیا در سپتیموس شده نه موج گرفتگی است، نه فروپاشی روانی، بلکه عدم احساس است «او نمی‌توانست حسی داشته باشد» (۹۶). او قادر به همدردی با همسرش یا ناراحتی از مرگ دوستانش نیست، مرگ او انز^۲ (افسر مافوقی که در جنگ مرده است) از نظر سپتیموس «متعالی» ست و این درسی ست که جنگ به او آموخته (۵۰). این دقیقاً چیزی ست که از مبارزین در میدان نبرد انتظار می‌رود و رفتار و باور «عادی» و نگرش قهرمانانه به جنگ همین است. اما پس از پایان جنگ، او معنا و ارزش‌ها و در نهایت واقعیت را از دست می‌دهد «دنیا بدون معناست» (۶۵). خاطره‌ی او انز و مردگان روح او را می‌فرساید. جنگ به‌عنوان عامل مرگ او انز و تمامی سربازان دیگر، همان رخداد عظیم دلوزی در سنتز سوم زمان است^۳ که به‌طور نمادین او را به دو نیم تقسیم کرده است. این شکاف از نظر دلوز با «تصویر یک رخداد بی‌نظیر و عظیم» تعیین می‌یابد و کلیت^۴ زمان را ایجاد می‌کند (دلوز ۸۹). این رخداد نمادین به اشکال مختلف می‌نماید «زمان از پاشنه خارج می‌شود، خورشید منفجر می‌گردد، مرگ یا کشتن خدا» (۸۹). جنگ جهانی اول در سپتیموس یک «تفاوت» ایجاد کرده است «او نمی‌تواند حس کند» نه می‌تواند غمگین باشد نه از مزه‌ها و زیبایی لذت ببرد نه از گریه‌ی همسرش ناراحت شود (وولف ۶۵). او مدتی تلاش می‌کند «خودی مرکزی» و منسجم داشته باشد اما در نهایت وارد «جهنم» می‌شود (۶۷) و تسلیم می‌گردد. این رخداد موجب دگرپسویی و در نتیجه مرگ نوع دوم یا همان مرگ «بدون فاعل»^۵ می‌شود. سپتیموس به یک قبل و یک بعد^۶ نابرابر تقسیم شده که متأثر از انشقاق در «من» او است. وی از مسئله‌ی «من» شکاف خورده و از انحلال سوژه‌گی رنج می‌برد. و جنگ آن رخداد نمادینی ست که موجب این انشقاق شده است.

او دو سپتیموس است، سپتیموس «عادل» پیش از جنگ و «مجنون» پس از آن. همچون اسطوره‌ی اکتائون که پس از تبدیل شدن به گوزن خود را در آب دید و هم خودش بود و هم نبود، ما با دو سپتیموس مواجه هستیم، سپتیموسی که رزایه، همسر سپتیموس، در گذشته و خاطراتش به یاد می‌آورد و سپتیموسی که دیگر خودش نیست «او دیگر سپتیموس نبود» (۴۹ و ۸۰). به عبارت دیگر، سپتیموسی که رزایه در گذشته بر آن تاکید دارد یک کلیت منسجم است که چون مردم «عادی» رفتار می‌کند.

¹ schizophrenia

² Evans

³ Tremendous event

⁴ totality

⁵ Impersonal death

⁶ An unequal before and after

این مسئله در مکالمه پیش از خودکشی سپتیموس و رزایه به خوبی مشهود است. پیش از خودکشی سپتیموس بر کلاه دوختن رزایه نظر می‌دهد و رزایه با خود می‌اندیشد «برای نخستین بار پس از مدت‌ها او همچون گذشته سخن می‌گفت» (۱۳۸). و اینک رزایه می‌تواند هر چیزی که دوست دارد به سپتیموس بگوید «درست مثل شبی که با دوستانش به کافه آمده بودند» (۱۴۰). رزایه که در سرتاسر رمان از «عدم خوشبختی» خود گلایه‌مند است، پس از اظهار نظر سپتیموس راجع به کلاه، حس می‌کند که «همچون زوجها» از کنار هم بودن لذت می‌برند. باور خدشه‌ناپذیر رزایه بر یک سپتیموس عاقل در گذشته موجب می‌شود که او حدسی نادرست بزند «او دوباره خودش شده است» (۱۳۹). رزایه بین دو سپتیموس تمایز قائل می‌شود که خود دالی بر شقاق در من سپتیموس است.

علاوه بر این بخشی از رمان به زندگی سپتیموس پرداخته نشان می‌دهد او در گذشته چگونه بوده است. او جوانکی بوده که به لندن آمده تا اسم و رسمی از آن خود کند و با دوشیزه ایزابل پل آشنا شده و او، سپتیموس را شبیه خواننده‌ی رمانتیک جان کیتز می‌داند (۹۵). درست پس از جنگ و حس گناه در برابر کشتگان آن است که سپتیموس شکاف خورده و حال خود را مجرم می‌داند. او پس از جنگ دچار توهمات است و دیگر خودش نیست (۴۹ و ۸۰). او منفصل و منکسر شده است. آن چه وولف انجام داده است، این است که زمان دوار کلاسیک را باز کرده و با شکافی (جنگ) آن را تقسیم نموده و «قبل و بعدی» خلق کرده است «که دیگر با هم هماهنگ نیستند» (دلوز نقل شده در واس ۲۳۴). یکی دیگر از ابعاد سنتز سوم زمان، فرمول شاعر فرانسوی آرتور رمبو (۱۸۹۱-۱۸۵۴) «من یک دیگری‌ست» است. رمبو بین ماده و فرم تمایز قائل می‌شود: «خیلی بد است که چوب خود را ویولن می‌یابد! و مس بیدار شده و خود را شیپور می‌بیند، اینها مقصر نیستند» (واس ۲۱۵). بنابر گفته‌ی دلوز، فرمول «من یک دیگری‌ست» بیانگر نوعی بیگانگی‌ست که سوژه تسلیم آن می‌شود. سپتیموس نه تنها با سوژه‌گی خود بیگانه است بلکه از همسر و اطرافیانش نیز «بیگانه تر و بیگانه تر» (۸۱) گشته است. همان بیگانگی که اکتائون و سوژه‌ی منحل شده با آن روبرو می‌شوند، یک غریبگی دهشتناک. و این آغاز مشکلات او با همسر و جامعه است که می‌خواهند سپتیموس پیشین باشد. رزایه و نمایندگان جامعه و قدرت و متصدیان آن، سپتیموس شکاف خورده را بر نمی‌تابند و او بایست یا به گذشته‌ی خود بازگردد یا بستری شده و تحت نظارت باشد.

این از خود بیگانگی در بخش دیگری از رمان بیشتر آشکار می‌گردد. رزایه سپتیموس را نزد روانشناس می‌برد و سپتیموس با خود می‌اندیشد اگر «سخن بگویم رهایم می‌کنند؟» (وولف ۷۲) اما قادر به سخن گفتن نیست و با لکنت «من-من» (۷۲) می‌گوید. این شکل از واماندگی زبانی^۱ حاکی

^۱ Language failure

از نهادی بدون گزاره^۱ است یعنی سوژه‌ای که بر ابژه برتری نمی‌یابد چون منحل گشته است. او که قادر به بیان و ادای ضمیر «من» نیست به خوبی می‌داند که «من تجربی تاثیر تفکر را تجربه می‌کند و آغازگر آن نیست» (واس ۲۱۵) و این «من» توسط اندیشه شکل می‌گیرد. آن «منی» که او می‌خواهد از آن سخن بگوید دیگر منسجم نیست و منشق^۲ است. دلوز اظهار می‌کند «شکاف، و قبل و بعدی که ایجاد می‌کند، موجب شکاف در من می‌شود» (دلوز ۸۹). در نمونه‌ی سپتیموس، «من» به‌عنوان سوژه هیچ گزاره‌ای ندارد. شکاف در «من» موجب انحلال «خود» شده است. خود منحل برابر می‌شود با «نابرابر در خود»^۳ (۹۰). نوعی «نوآوری» محض، یک بی‌اساسی^۴.

در کتاب *اسپینوزا: فلسفه ی عملی*، دلوز شرحی بر فهم اسپینوزا از مرگ می‌نویسد که طبق نظر وی «هیچ دلیلی نیست که مرا به این باور وادارد که جسم تنها زمانی می‌میرد که لاشه گشته است؛ در حقیقت، خود تجربه چیز دیگری می‌گوید. درواقع، گاهی شخصی قربانی چنان تغییراتی است که نمی‌توانم مدعی شوم او همان آدم قبلیست» (۵۰). سپتیموس دچار مرگی گشته است که دیگر آن من پیشین نیست. این همان مرگیست که دلوز از آن به‌عنوان مرگ غیرشخصی (فاقد فاعل) نام برده، مرگی که موجب شکاف در «من» است (اوساکی ۹۲). برای دلوز «با فهم مدرن از زمان چیزی بنیادین تغییر یافت: آن هماهنگی کیهانی بین جهان و آسمان‌ها، انسان و خدایگانش، منفصل گشت» (واس، ۲۱۴). سپتیموس نمایانگر این مسئله است که زمان از پاشنه خارج شده است و خطی صاف است که آن هارمونی و هماهنگی پیش از جنگ را از بین برده است. سپتیموس می‌بیند که «جهان شلاقش را بالا برده» (۱۱) و «دینی نو به وجود آمده است» (۴۹). در جهانی ناهماهنگ که دیگر همگام نیست او می‌بیند که «داخل آتش می‌افتد» (۵۰). درخت‌ها می‌توانند زنده باشند و هیچ جرمی وجود ندارد، پرندگان به زبان یونانی می‌خوانند. او از خدایان و آسمان‌ها، از آن نظم پیشین بریده است و این در اثر مرگ «غیرشخصی» و انشقاق ایجاد شده توسط فرم تهی و محض زمان (رخداد عظیم جنگ) است. سایر شخصیت‌های که هنوز به هارمونی پیشین باور دارند، شخصیت‌هایی چون رزایه، هولمز و بردشاو، آن ناسازگاری که سپتیموس شاهد آن است را نمی‌بینند. آنها قادر به فهم جهان، آن گونه که بر سپتیموس ظاهر شده است نیستند «او می‌دید که هم زمان با عبور از خیابان دروغ می‌بافتند. او تمامی افکار آنها را می‌دانست» (۵۰). او مردگانی را می‌بیند که حال را مشوش می‌کنند. جنگ و مردگان نه گذشته بلکه بخشی از حال هستند «جنگ پایان یافته بود، به جز برای کسی مثل خانم فاکس کرافت

¹ A subject without object

² fractured

³ Internally different

⁴ groundlessness

که دیشب در سفارت‌خانه قلبش در دهانش بود چون پسر نازش کشته شده و حالا خانه‌اش را یکی از پسرعموها به ارث برده بودند؛ یا لیدی بکسبورو که بازاری راه اندازی کرده بود و می‌گفتند که تلگرامی در دست داشت که خبر از مرگ فرزند نازنینش جان می‌داد؛ اما جنگ تمام شده بود؛ خدا را شکر، تمام شده بود» (۴). جنگ برای بازماندگان و زنده‌ماندگان از جنگ پایان نیافته است. با جنگ «زمان نویی پیدایش یافته. زمان تهی و محض حالا سوژه‌گی حقیقی است. زمان یک خط نامتناهی و مستقیم شده، که شکافی در آگاهی سوژه به جای می‌گذارد. تأثیرش آزاردهنده و غیرانسانی ست چون سوژه را به سر حد زیستن می‌برد، هویت متشکله‌ی او را نابود می‌سازد» (واس ۲۱۵).

با رخدادهای عظیم و شکافی که در پی آن پدید می‌آید «امکان آینده گشوده می‌شود» (واس ۲۱۸). سوژه‌ی شکاف خورده، «من» منفصل «سوژه‌ی فکر و آفرینش است» (۲۱۲). کشوی میز سپتیموس پر از نوشته‌هایی ست راجع به «جنگ؛ شکسپیر؛ کشفیات بزرگ؛ اینکه چگونه مرگی نیست» (وولف ۱۳۶). پس به سوژه‌ی منحل نیروی آفرینش اعطا شده است. به باور واس، برای دلوز سوژه‌ی منحل شده همان «برانسان» نیچه است که به اشکال مختلف بروز می‌یابد. یکی از این اشکال نویسنده و هنرمندیست که قدرت خلق دارد. سپتیموس از رزایه می‌خواهد حرف‌هایی که مردگان به او می‌گویند را یادداشت کند «بعضی بسیار زیبا بودند و برخی دیگر یاهو» (۱۳۶).

دلوز راجع به این توانایی آفرینش می‌نویسد «برای لحظه‌ی کوتاهی ما به اصل شیزوفرنیا ورود می‌کنیم که شامل بالاترین قدرت تفکر است، و (هستی) را مستقیماً به تفاوت می‌گشاید» (۵۸). در بُعد منفی، سوژه‌ی شکاف خورده از «خود منحل»^۱ رنج می‌برد و خود را نمی‌شناسد و در تفاوت با خود پیشینی قرار دارد، در بُعد مثبت، به سوژه قدرت آفرینش و هنر عطا می‌شود. «آن لحظه‌ی انفجار، امکان انحلال خود را می‌گشاید و آن را از قانون و قضاوتی که توسط خدایان یا عقل بشر تحمیل شده می‌رهاند» (واس، ۲۳۴). سپتیموس به‌عنوان یک هنرمند از قانون و عقل رها یافته است. او قدرت آفرینش دارد و از هویتی که اجتماع برایش تعیین کرده است رها شده است. بنابراین، وقتی عده‌ای قصد دارند او را به بیمارستان ببرند و او را در حدود قانون، عقل و هویت قرار دهند، او همه چیز را در خطر می‌بیند، هنر و آفرینشش را، زندگی و مهم‌تر از همه آزادیش را.

هولمز و بردشاو نماینده‌ی قانون و عقل سلیم می‌باشند، کسانی که مرز بین عاقل و مجنون، عادی و غیرعادی، هنجار و نابهنجار را مشخص می‌کنند. علاوه بر این، شاو و بردشاو به بیگ بن نیز وصل هستند، ساعتی که به فهم ظالمانه‌ی زمان (وولف ۱۰۸) متصل است. سپتیموس به‌عنوان فردی که با شکل تهی و محض زمان شکاف خورده است، در تضاد با شخصیت‌های هولمز و بردشاو و بیگ بن

¹ Dissolved self

قرار می‌گیرد. گذشته از این، ساعت‌ها «حس تناسب» ایجاد می‌کنند، که یکی از ویژگی‌های بارز هولمز و بردشاو است. سر ویلیام سپتیموس را «دیوانه» نمی‌نامد، چون واژه‌ای قدیمی‌ست، امروزه جنون را «نداشتن حس تناسب» (۱۰۴) می‌نامند. تناسب الهه‌ی سر ویلیام است:

سر ویلیام «تناسب» را عبادت می‌کرد و با این کار نه تنها خودش کامیاب می‌شد بلکه انگلستان را هم کامیاب می‌کرد، مجانین آن سرزمین را بستری می‌کرد، مانع زایمان می‌شد، یاس را جزا می‌داد، برای افراد ناشایست، رواج عقایدشان را ناممکن می‌ساخت مگر زمانی که آنها نیز به حس تناسب او می‌گرویدند – اگر مرد بودند حس تناسب خودش و اگر زن بودند، حس تناسب خانم بردشاو (او قلاب دوزی و بافندگی می‌کرد و چهار شب از هفت روز را در خانه کنار پسرش سپری می‌کرد)، این‌گونه بود که نه تنها همکارانش او را محترم می‌شمردند بلکه مادون‌هایش از او می‌ترسیدند، اما دوستان و خویشان بیمارانش مشتاقانه قدردانش بودند چون او اصرار می‌کرد که این مسیح و مسیح‌ها، که از پایان دنیا یا ظهور خداوند سخن می‌گفتند، باید طبق دستور او، در رختخواب شیر بنوشند؛ سر ویلیام و تجربه‌ی سی ساله‌اش از این موارد، و گرایش خطاناپذیرش، جنون است، این احساس؛ در واقع حس تناسب او (۱۰۶).

خودکشی سپتیموس در ارتباط با فیگورهای اتوریته و قانون است. خودکشی او کنشی از سر ناچاری است اما در جهت انکار زندگی نیست، بلکه از آنجایی که عنصری مختل‌کننده است، تصدیق و حتی اراده‌ی به زندگی‌ست. اینجاست که نقش مهمانی کلاریسا برجسته شده و آن دوره‌ی طبقه‌ی بالا و سیاست‌مدار شامل دلویی‌ها، لیدی بورتون، جناب نخست وزیر و بردشاو، تبدیل به امری عمده می‌شود. کلاریسا که از ابتدای آن روز چشم انتظار مهمانی و حضور نخست وزیر بوده و مشغوف است، از شنیدن خبر خودکشی سپتیموس می‌رنجد «بردشاوها با چه حقی در مهمانی او از مرگ سخن به میان آورده‌اند؟» (۱۶۸). در واقع وولف هنرورزانه مهمانی را تبدیل به نقطه‌ی عطف داستان خود کرده و خواننده همچون کلاریسا از ابتدای داستان در انتظار مهمانی ست و امید دارد در مهمانی رخداد خاصی اتفاق بیوفتد. رمان وولف از این نظر که هیچ رخداد خاصی و هیچ داستان خاصی را برجسته نمی‌کند در نوع خود بی‌نظیر است اما خواننده همچنان تا صفحات آخر بدنبال رخدادی غیرمنتظره است. وولف مهمانی را تبدیل به صحنه‌ای از نقد تند اجتماعی و سیاسی خود می‌کند. نکته‌ی دیگری که حائز اهمیت است، مسئله‌ی حضور نخست وزیر در مهمانی‌ست که نقطه‌ی مشترک سپتیموس و کلاریسا می‌باشد. سپتیموس می‌خواهد پیام مردگان را به نخست وزیر برساند و کلاریسا از حضور نخست وزیر در مهمانی به خود می‌بالد. اما آنچه عملاً رخ می‌دهد بی‌ارزش بودن حضور یک سیاست‌مدار رده بالا در دوره‌ی کلاریساست و «شکوه مهمانی فرو» می‌ریزد. این فروپاشی در اثر خودکشی سپتیموس

است. بنابراین خلاف گفته‌ی بریگر که خودکشی سپتیموس را قربانی شدن او می‌داند «تا مهمانی ادامه یابد - گویا مرگ میلیون‌ها تنها برای ادامه‌ی روش زندگی کلاریسا است» (۱۹۸)، مرگ سپتیموس مهمانی را بهم می‌ریزد و دیدگاه کلاریسا را عوض می‌کند. نقطه‌ی عطف داستان عزلت کلاریسا به اتاقی است که لیدی بروتون و نخست وزیر در آن بوده اند تا با خود زمزمه کند «مرگ به چالش کشیدن بود، مرگ کوششی بود برای ایجاد رابطه، برای آنکه مردم عدم امکان رسیدن به مرکز را که به گونه‌ای اسرارآمیز از او می‌گریخت دریابند... در مرگ هم آغوشی بود» (۱۶۹). پیش‌تر مرگ غیرشخصی سپتیموس با انحلال خود اتوریته را به چالش کشید و حالا مرگ شخصی او، موجب «شدن» در کلاریسا و تغییر در او شده است. خودکشی از سر ناچاری سپتیموس شاید موجب نابودی جسمی او شده باشد اما خود نابودگری محض نیست و در این لحظات موجب رهایی کلاریسا می‌شود. همچون «زندگی» به معنای دلوزی، این مرگ نوعی آفرینش است، مرگ غیرشخصی و شخصی سپتیموس موجب تغییری بنیادین در کلاریسا شده: «روی صندلی هنوز جای نشستن نخست وزیر و لیدی بروتون پیدا بود ... و نخست وزیر با ابهت تکیه داده بود ... شکوه مهمانی فروریخت» (۱۶۹). کلاریسا آگاه می‌شود که زندگی او پر بوده از فساد و دروغ و وراچی (۱۶۹). و این مرگ سپتیموس است که دروغ و فساد طبقه‌ی مرفه و سیاست‌مدار انگلستان را بر او آشکار می‌کند.

۳- نتیجه گیری

با بررسی خودکشی سپتیموس اسمیت در رمان خانم دالووی، مشخص شد که خلاف خوانش‌های متفاوت منتقدین که به نوعی خودکشی او را تراژیک، بیهوده یا قربانی شدن می‌دانستند، مرگ او تصدیق زندگی است. سپتیموس در اثر رخداد عظیم جنگ دچار من منکسر و سوژه‌ی منحل شده‌ای است که دگردیسی‌های مختلف را تجربه می‌کند اما از آنجایی که چنین رفتارهایی از منظر قدرت و متصدیان آن قابل قبول نیستند، او باید زندانی شود. سپتیموس که پس از انشقاق توسط شکل خالی و محض زمان و شکاف در «من» دارای قدرت خلاقیت شده و خود را از هنجارها و بایدها رها کرده است نمی‌تواند چنین حکمی را قبول کند از سر ناچاری تن به مرگ می‌دهد. اما این پایان ماجرا نیست و مرگ او کنشی صرفاً خود-نابودگر نیست بلکه موجب تغییر در کلاریسا شده و مهمانی او را مختل می‌کند. با بر هم زدن شکوه مهمانی کلاریسا، مرگ سپتیموس رخدادی متعالی می‌شود که به‌عنوان نیروی زندگی رهایی بخش موجب دگردیسی در کلاریسا شده و نه تنها او را از قید و بند طبقه‌ی حاکم رها کرده بلکه فساد و ریاکاری آنها را نیز آشکار می‌کند. کلاریسا همچون سپتیموس که قرار بود در یک بیمارستان بستری شود، در طبقه‌ی اجتماعی خود محصور است. کلاریسا نیز خودشناسی و البته رهاسازی موازی شبیه به آنچه سپتیموس تجربه کرده، تجربه می‌کند. «ویرجینیا وولف در ابتدا قصد داشت کلاریسا در انتهای مهمانی خودکشی کند. اما همزاد او را خلق کرد تا بجای او بمیرد» (مقدمه‌ی

مجموعه رمان‌های ویرجینیا وولف (۲) پس مرگ همزاد کلاریسا یعنی سپتیموس اسمیت رخدادی
رہایی بخش برای کلاریسا است.

References

- Apter, Terri. E. *Virginia Woolf and a Study of Her Novels*. London: MacMillan, 1979.
- Barret, Eileen, and Patricia Cramer, eds. *Virginia Woolf: Lesbian Readings*. US: New York University Press, 1997.
- Bergson, Henri. *Time and Free Will: An Essay on the Immediate Data of Consciousness*. F. L. Bogson, Trans. NY: Dover Publications, 2001.
- Berman, Jessica, ed. *A Companion to Virginia Woolf*. US: Wiley Blackwell, 2016.
- Bethea, Arthur F. "Septimus Smith, the War-Shattered Christ Substitute in *Mrs. Dalloway*". *The Explicator*, vol. 68, no. 4 (2010): 249-252.
- Briggs, Julia. *Reading Virginia Woolf*. UK: Edinburgh University Press, 2006.
- Childs, Peter. *Modernism*. John Drakakis Ed. London: Routledge, 2000.
- Colombat, Andre Pierre. "Deleuze's Death as an Event". *Man and World*. vol. 29 (1996): 235-249.
- Dalsimer, Katherine. *Virginia Woolf: Becoming a Writer*. London: Yale University Press, 2001.
- Deleuze, Gilles. *Difference and Repetition*. Trans., Paul Patton. US: Columbia University Press, 1995.
- . *Spinoza: Practical Philosophy*. Trans., by Robert Hurley. San Francisco: City Lights Books, 1988. Originally published as *Spinoza: Philosophie pratique*. Paris: Minuit, 1981.
- Deleuze, Gilles, and Félix Guattari. *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*. trans. Brian Massumi. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1987.

- Derek, Ryan. *Virginia Woolf and the Materiality of Theory: Sex, Animal, Life*. Edinburgh University Press, 2013.
- Fleishman, Avrom. *Virginia Woolf: A Critical Reading*. London: Johns Hopkins University Press, 1975.
- Gilbert, Sandra M., and Susan Gubar. *No Man's Land: The War of the Words*. London: Yale University Press, 1988.
- Gillis, Marry Ann. *Henri Bergson and British Modernism*. London: McGill-Queen's University Press, 1996.
- Graham, John. "Time in the Novels of Virginia Woolf". *University of Toronto Quarterly*. vol. 18 (1948): 186-201.
- Guth, Deborah. "'What a Lark! What a Plunge!': Fiction as Self-Evasion in 'Mrs. Dalloway'." *The Modern Language Review*, vol. 84, no. 1 (1989): 18-25.
- Haffey, Kate. *Literary Modernism, Queer Theories: Eddies in Time*. US: Palgrave Macmillan, 2019.
- Henke, Suzette. "Mrs. Dalloway: The Communion of Saints". *New Feminist Essays on Virginia Woolf*. Edited by Jane Marcus, Lincoln, Nebraska, 1981, 125-147.
- Hoff, Molly. "The Pseudo-Homeric World of Mrs. Dalloway". *Twentieth Century Literature*, vol. 45, no. 2 (Summer, 1999): 186-209.
- Hussey, Mark. *The Singing of the Real World: The Philosophy of Virginia Woolf's Fiction*. Columbus: Ohio State University Press, 1986.
- Jensen, Emily. "Clarissa Dalloway's Respectable Suicide". *Virginia Woolf: A Feminist Slant*. Edited by Jane Marcus, University of Nebraska, 1983, 162-179.
- Lord, Catherine M. "The Frames of Septimus Smith: Through Twenty-Four Hours in the City of Mrs. Dalloway, 1923, and of Millennial London: Art is a Shocking Experience." *Parallax*, vol. 5, no. 3 (1999): 36-46.

- Lypka, Celiese Tamara. *Dissolving Identity: Becomin Imperceptible in Virginia Woolf's Mrs. Dalloway*. 2014. Department of English and Film Studies, University of Alberta. MA Thesis.
- Majumdar, Robin, and Allen McLaurin, eds. *Virginia Woolf: The Critical Heritage*. US: Routledge, 1975.
- Mattison, Laci. "Virginia Woolf's Ethical Subjectivity: Deleuze and Guattari's Worlding and Bernard's' Becoming-Savage". *Deleuze and Guatarri Studies*, vol. 7, no. 4 (2013): 562-580.
- Mepham, John. *Virginia Woolf, A Literary Life*. UK: Palgrave MacMillan, 1991.
- Miller, Nathaniel A. "Felt, Not Seen Not Heard: Quentin Compson, Modernist Suicide and Southern History". *Studies in the Novel*, vol. 37, no. 1 (Spring 2005): 37-49.
- Naremore, James. "The World Without a Self: The Novels of Virginia Woolf." *Novel*, vol. 5 (1971): 122-34.
- O'Hara, Daniel T. *Virginia Woolf and the Modern Sublime: The Invisible Tribunal*. US: Palgrave MacMillan, 2015.
- Osaki, Harumi. "Killing Oneself, Killing the Father: On Deleuze's Suicide in Comparison with Blanchot's Notion of Death". *Literary and Theory*, vol. 22, no. 1 (2008): 88-101.
- Parsons, Deborah. *Theorists of the Modern Novel: James Joyce, Dorothy Richardson, Virginia Woolf*. UK: Routledge, 2006.
- Pattison, Julian. *Mrs. Dalloway by Virginia Woolf*. UK: MacMillan, 1987.
- Rouhani, Seyyed ali, and Emad Abouata amlashi. "Temporal Structure in the Literature of Magical Realism and its Impact on Cinema Based on the Theory of Gilles Deleuze". *Research in contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Adabiate Moaser Jahan]*, vol. 25, no. 2 (2021): 449-475.
- Ronchetti, Ann. *The Artist, Society and Sexuality in Virginia Woolf's Novels*. William E. Cain, ed. New York: Routledge, 2004.

- Ryan, Derek. *Virginia Woolf and the Materiality of Theory: Sex, Animal, Life*. UK: Edinburgh University Press, 2013.
- Sadeghi, Maryam, Fatemeh Azizmohammadi, Mojgan Yarahmadi. "A Deleuzian Analysis of the Concepts of Identity and Becoming in Things Fall Apart by Chinua Achebe". *Research in contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Adabiate Moaser Jahan]*, vol. 28, no 1 (2023): 343-368. DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.331132.2209>
- Son, Youngjoo. *Here and Now: The Politics of Social Space in D. H. Lawrence and Virginia Woolf*. US: Routledge, 2006.
- Spiropoulou, Angeliki. *Virginia Woolf, Modernity and History: Constellations with Walter Benjamin*. UK: Palgrave MacMillan, 2010.
- Thomson, Jean. "Virginia Woolf and the Case of Septimus Smith." *The San Francisco Jung Institute Library Journal*, vol. 23, no. 3 (2004): 55-71.
- Warner, Eric. *Virginia Woolf: The Waves*. New York: Cambridge University Press, 1986.
- Voss, Daniela. *Conditions of Thought: Deleuze and Transcendental Ideas*. UK: Edinburgh University Press, 2013.
- Woolf, Virginia. *Collected Novels of Virginia Woolf*. Stella McNicole Ed. London: MacMillan, 1992.
- Zlatcin, Rachel. "The Flesh of Citizenship: Red Flowers Grew." *Virginia Woolf and the Natural World: Selected Papers from the Twentieth Annual International Conference on Virginia Woolf*. Edited by Kristin Czarnecki and Carrie Rohman. US: Clemson University Digital Press, 2010, 84-89.